

شخصیت و رفتارها و گفتارها



تبعیت می‌کنند یا نه؟ می‌خواهند ببینند که آیا راه‌هایی وجود دارد که به کمک آن‌ها بتوانیم نابسامانی رفتارهای انسانی را سامان بدهیم؟ چنین تلاش‌هایی تاکنون به صور گوناگون به ثمر رسیده و روان‌شناسان موفق به کشف برخی از قوانین برای توضیح و تفسیر رفتارها شده‌اند. یکی از راه‌های سامان بخشیدن به رفتارهای انسانی، توجه به رشد است. رشد روانی انسان بر اساس مراحل صورت می‌گیرد که موجب می‌شود تعداد زیادی از رفتارهای کودک، نوجوان، جوان و بزرگسال در یک مجموعه واحد تفسیر شود. روان‌شناسی رشد توانسته است نقشه‌ی جاده‌ی تحول زندگی انسان را تا حدودی ترسیم کند. اگر ما جاده‌ای را به خوبی بشناسیم، می‌توانیم حرکت مسافران را در آن پیش‌بینی کنیم. با شناخت جاده می‌توانیم بگوییم که هر فردی، با سرعتی که دارد، در چه زمان‌هایی از نقاط معینی عبور خواهد کرد. به

همگی با تفاوت‌های رفتاری انسان‌ها با یکدیگر آشناییم و می‌دانیم که افراد گوناگون دارای احساسات، افکار و اعمال متفاوتی هستند، تا جایی که شاید نتوان دو فرد را که از تمامی جهات شبیه به یکدیگر باشند، پیدا کرد. این تفاوت حتی در میان هم‌شکمان یکسان، که به ظاهر شباهت بسیاری با یکدیگر دارند نیز به چشم می‌خورد.

به رغم این تفاوت‌ها، روان‌شناسان به دنبال آن‌اند که قانون‌مندی رفتارهای انسان‌ها را کشف کنند. آنان در ورای رفتارهای به ظاهر پراکنده و متفاوت، در جست‌وجوی مشابهت‌هایند و می‌خواهند بدانند که آیا این رفتارهای به ظاهر پراکنده از قوانین مشترکی

می‌گیرد، در حالی که افراد درون‌گرا این سرمایه‌گذاری را بر روی پدیده‌های درون خود انجام می‌دهند. برای مثال فرد برون‌گرا بیشتر توجه خود را بر روی پدیده‌های محیطی و انسان‌های دیگر متمرکز می‌سازد، حال آن که فرد درون‌گرا بیشتر بر بنا افکار خود مشغول می‌شود تا توجه به سایرین. این دو‌گرایی یعنی گرایش به درون و برون، دو مجموعه رفتاری متفاوت را ایجاد می‌کند. اگر ما بتوانیم مشخص کنیم که چه کسی برون‌گرا و چه کسی درون‌گراست، توانسته‌ایم تا حد زیادی رفتارهای به ظاهر پراکنده آنان را تحت یک قانون کلی درآورده، برای آن رفتارها تفسیر پیدا کنیم و در مورد آنها دست به پیش‌بینی بزنیم.

اقداماتی از آن دست که در بالا مورد بحث قرار دادیم، توانسته است انسان را در یافتن معنا و تفسیر رفتارهای انسانی، کمک کند. در این جا می‌خواهیم یکی دیگر از روش‌های تحلیلی رفتارهای انسانی را با توجه و تأکید بر ساخت شخصیت انسان مورد بحث قرار دهیم. اگر بتوانیم برای شخصیت انسان یک ساختار ترسیم کنیم، یعنی بتوانیم اجزای تشکیل دهنده دستگاه روانی او را مشخص کنیم، خواهیم توانست رفتارها را با توجه به سرمنشأ آنها، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. برای مثال همگی می‌دانیم که انسان عقلی دارد و به کمک آن می‌تواند پدیده‌ها را مورد توجه قرار داده، آنها را تجزیه و تحلیل کند و در مورد آنها دست به قضاوت بزند. در عین حال می‌دانیم که انسان علاوه بر عقل، امیالی نیز دارد. او میل دارد در اجتماع جایگاه مناسبی داشته باشد و مورد توجه دیگران قرار گیرد. حال با توجه به این دو بخش از شخصیت انسان یعنی عقل و

عبارت دیگر اگر ما از نقطه‌ای بالا به یک جاده بنگریم، هر چند که افراد مختلف را در نقاط مختلف جاده می‌بینیم، می‌دانیم که همگی این افراد در راه واحدی در حرکت‌اند و هر یک از آنان بعد از مدت معینی به نقاط مشخصی خواهد رسید. این یک نوع سامان بخشیدن به رفتارهای به ظاهر متفاوت است. چنین قاعده‌ای در مورد مراحل رشد روانی انسان نیز صادق است. روان‌شناسان رشد با اشراف به جاده تحول انسان، توانسته‌اند بسیاری از رفتارها، افکار و عواطف او را به سامان برسانند.

علاوه بر روان‌شناسی رشد، روان‌شناسی یادگیری^۲ نیز قوانین مربوط به تغییرات رفتاری انسان‌ها را که در اثر تجربه به وجود می‌آیند، مشخص کرده است. این شاخه از روان‌شناسی مشخص کرده که برخی از رفتارهای آدمی، به علت وجود سابقه‌های متفاوت از لحاظ یادگیری با یکدیگر متفاوت است. به عبارت دیگر وقتی بدانیم که یک رفتار را چگونه می‌توانیم ایجاد کنیم، لاجرم وقتی چنین رفتاری را مشاهده می‌کنیم، می‌توانیم علت یا علت‌های بروز آن را نیز مشخص کنیم و از این طریق تعداد دیگری از رفتارها را نیز سامان دهیم.

دسته‌ای دیگر از روان‌شناسان تلاش کرده‌اند انسان‌ها را در تیپ‌های مختلف شخصیتی دسته‌بندی کنند و از این طریق برای رفتارهای آنها تفسیری واحد بیابند. یکی از معروف‌ترین دسته‌بندی‌های شخصیت، تقسیم انسان‌ها به دو گروه برون‌گرا^۳ و درون‌گراست^۴ که توسط یونگ^۵ انجام گرفته است. افراد برون‌گرا افرادی‌اند که سرمایه‌گذاری روانی آنها بیش‌تر بر روی پدیده‌های بیرونی انجام

اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... حائز اهمیت است و می‌تواند راه‌گشا باشد. برای مثال افراد گوناگون تعابیر مختلفی از آزادی دارند. آیا تفاوت در آرا و تعابیر گوناگون در مورد آزادی، تنها به آموخته‌های آن‌ها بر می‌گردد یا نه عوامل دیگری چون شخصیت آنان نیز در این زمینه مؤثر است؟ ادعای ما چنین است که پیش از آن که آموخته‌ها و حاصل تفکرات انسان‌ها در تعریف آزادی مؤثر باشد، شخصیت آنان تعریف و تعبیر خاصی را به آنان تحمیل می‌کند. برای روشن شدن این معنی، لازم است ابتدا ساختار شخصیت انسان را مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

ساختار شخصیت انسان

آیا دنیای روانی انسان یا همان شخصیت او، مانند جسمش از اجزایی ساخته شده است؟ پاسخ به چنین سؤالی هم مثبت است و هم منفی. مثبت است از آن جهت که بالاخره انسان در درون خود احساس می‌کند که افکاری دارد و امیالی. از سوی دیگر احساس می‌کند که افکار او گوناگون‌اند و به اشکال گوناگون قابل طبقه‌بندی می‌باشند. هم چنین امیال انسان نیز قابل تقسیم به دسته‌های مختلف‌اند. این دسته‌بندی دنیای ذهنی انسان این فکر را ایجاد می‌کند که می‌توان این دنیا را به شکل ساختاری تجسم کرد که دارای اجزایی است و نوعی رابطه بین این اجزا برقرار است.

اما پاسخ سؤال فوق منفی است از آن جهت که دنیای روانی انسان مانند جسم او از اجزای قابل تجزیه و انفکاک تشکیل نشده‌اند که بتوان آن‌ها را به طور مجزا مورد بررسی قرار داد. جسم انسان از دستگاه‌های گوناگونی چون

میل اجتماعی، می‌توانیم برخی از رفتارهای انسانی را تفسیر کنیم. بسیاری از انسان‌ها حکم عقلی خود را به سبب ملاحظات اجتماعی، اظهار نکرده، گاه خلاف آن را آشکار می‌کنند. در چنین شرایطی می‌توانیم بگویم که داوری عقلانی انسان با تمایلات اجتماعی او در تعارض قرار گرفته، به علت قوی بودن تمایلات اجتماعی و غلبه آن بر عقل، توانسته است عقل را از میدان به در کرده، حتی آن را برای توجیه تمایلات خویش به کار بگیرد.

چنین تفسیری با توجه به دو بخش از شخصیت انسان، یعنی عقل و تمایلات اجتماعی انجام می‌گیرد. اینک اگر بتوانیم علاوه بر این دو بخش، سطوح دیگر شخصیت انسانی



را نیز مورد توجه قرار دهیم، می‌توانیم به کمک آن‌ها، بسیاری از رفتارهای انسانی را تفسیر کنیم. چنین تفسیری با توجه به وجود اختلاف نظرهای بسیار در زمینه‌های اعتقادی، اخلاقی،

هوش در روان‌شناسی دانست، همان چیزی است که کسب علم و فلسفه را برای انسان ممکن ساخته است. ریاضیات تجلی عالی و دقیق چنین عقلی است. ریاضیات بالاتر از سایر رشته‌های علمی و بالاتر از فلسفه، توانسته است نشان دهد که بر ذهن انسان‌ها یک سلسله قواعد مشترک حاکم است که این قواعد توانسته است در زبان مشترکی به نام ریاضیات در بین تمامی انسان‌ها و در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها، تجلی پیدا کند. ریاضیات نشانگر وجود بخش مشترکی در دنیای روانی همه انسان‌ها به نام عقل است.

عقل علاوه بر این معنا دارای معنای دیگری نیز می‌باشد که در بخش‌های دیگر این نوشتار به آن خواهیم پرداخت، لکن تا این جا باید عقل را یکی از اجزای دستگاه روانی یا شخصیت انسان به شمار آوریم.

۲- هوی: انسان علاوه بر عقل با امیالی نیز سروکار دارد. انسان ضرورتاً عقلانی عمل نمی‌کند، بلکه در بسیاری مواقع از آن جهت که چیزی را دوست می‌دارد به آن نزدیک می‌شود یا از چیزی که دوست نمی‌دارد، دوری می‌گزیند، هر چند که عقل او خلاف چنین رفتاری را حکم می‌کند. امیالی چون میل به غذا، میل به آب، میل جنسی، انواع تمایل‌های اجتماعی از قبیل میل به جلب توجه، میل به تعلق داشتن به دیگران و مورد تحسین واقع شدن، نمونه‌هایی از امیال انسانی‌اند. وجود این امیال نشانگر این است که بخش دیگری از شخصیت انسانی تعلق به آن‌ها یا به تعبیر قرآنی، تعلق به هوی دارد.

هوی که بخش مهم دیگری از شخصیت را

دستگاه عصبی، دستگاه گوارش و دستگاه گردش خون تشکیل شده است. این دستگاه‌ها ضمن این که دارای اثر تکاملی با یکدیگرند، خود نوعی استقلال نیز دارند و می‌توان آن‌ها را به شکل مستقل تجسم کرد و بررسی‌های تحقیقی روی آن‌ها انجام داد. چنین تفکیکی در مورد دنیای روانی انسان امکان‌پذیر نیست و اگر هم بخواهیم اجزای آن را در نظر بگیریم، ناگزیر از تأمل و تفکر عقلانی هستیم. عقل تنها می‌تواند از طریق تفکر انتزاعی دنیای روانی انسان را تجسم کند و برای آن اجزایی قائل شود.

با این شروط ما می‌خواهیم ساختار روانی انسان را با کمک تفکر عقلانی مورد بررسی قرار داده، اجزای آن را مشخص کنیم. مهم‌ترین اجزای دستگاه روانی انسان عبارت‌اند از:

۱- عقل: همه می‌دانند که انسان دارای توانمندی خاصی به نام عقل است. او به کمک عقل می‌تواند دنیای بیرونی و درونی خود را بشناسد، پدیده‌ها را سازمان دهد و بین آن‌ها انواع رابطه‌ها را برقرار نماید. او به کمک عقل می‌تواند با تفکر انتزاعی، در غیاب اشیاء به تفکر بنشیند و در مورد آن‌ها دست به قضاوت و پیش‌بینی بزند. انسان با همین عقل توانسته است گذشته را، با این که اکنون وجود ندارد، بازسازی کند و انواع تاریخ‌ها، از قبیل تاریخ اجتماعی، تاریخ تمدن، تاریخ طبیعی و سایر تاریخ‌ها را بازآفرینی نماید. او هم چنین به کمک عقل می‌تواند در مورد آینده، آن هم در شرایطی که آینده در اختیار او نیست، دست به شناخت و پیش‌بینی بزند.

چنین عقلی که گاه توسط عرفا عقل جزوی نامیده شده است و می‌توان آن را معادل تقریبی

می‌سازد، خود از بخش‌های دیگری ساخته می‌شود که هر یک از آن‌ها در زندگی انسان نقش مهمی را ایفا می‌کنند. هوی خود به بخش‌های زیر تقسیم می‌شود:

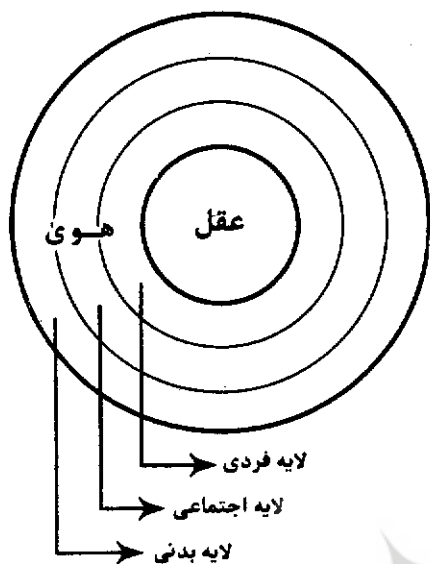
الف) لایهٔ بدنی: لایهٔ بدنی شخصیت، شامل افکار و تمایلاتی است که حول نیازهایی که از بدن سرچشمه می‌گیرند دور می‌زنند. بدن انسان نیازمندی‌هایی دارد که بخش‌های خاص از آن عهده‌دار اعلام آن‌ها و نیز برآوردن آن‌ها می‌باشند. به عنوان مثال نیاز به غذا، توسط بخشی از هیپوتالاموس درک و اعلام می‌شود. دستگاه گوارش اعم از دهان و مری و معده و روده‌ها، آمادگی دارند تا مواد غذایی را دریافت و هضم و جذب کنند. چنین بخش‌هایی در بدن عهده‌دار تأمین نیاز انسان به غذا می‌باشند، لکن برای انسان غذا خوردن تنها به انجام یک کار کاملاً فیزیکی محدود نمی‌شود، بلکه وجود افکار، آرزوها و امیال، همگی در سطح روان‌شناختی او مطرح می‌شوند. انسان به علت وجود دنیای روان‌شناختی خاص، در غذا خوردن تنها به بلعیدن مقداری مواد مغذی اکتفا نمی‌کند، بلکه به غذای خویش تنوع بخشیده، انواع آرزوها را در این ارتباط می‌پروراند. اگر کمی تأمل کنیم خواهیم دید که چه مقدار از فعالیت‌های دنیای روانی انسان به نیازمندی‌های بدنی او اختصاص دارد. نیازهایی چون غذا، آب، دمای مناسب، نیاز جنسی و امثال آن‌ها بخشی زیادی از دنیای روانی انسان‌ها را اشغال کرده است. این بخش از دنیای روانی انسان را می‌توان لایهٔ بدنی شخصیت نامید.

ب) لایهٔ اجتماعی: انسان علاوه بر امیال

بدنی، دستهٔ دیگری از امیال را به میدان می‌آورد که در ارتباط با انسان‌های دیگر قرار می‌گیرند. این دسته از تمایلات از طریق بودن در میان انسان‌های دیگر و توسط آنان برآورده می‌شوند. انسان احتیاج به هم صحبتی با دیگران دارد. او نشان می‌دهد که تحسین دیگران برای او خوشایند و تکذیب و انتقاد دیگران از او ناخوشایند است. او می‌خواهد مورد توجه دیگران باشد و به خصوص اطرافیانش او را مورد توجه قرار دهند. همهٔ این تمایلات بخش دیگری از سازمان روانی انسان را به خود اختصاص می‌دهند و اصطلاحاً لایهٔ اجتماعی شخصیت را می‌سازند.

لایهٔ اجتماعی از دو جهت از لایهٔ بدنی فاصله می‌گیرد. اول آن که نیازهای مربوط به این لایه به بخش‌های دقیقی از بدن مربوط نیستند. یعنی نقاطی را نمی‌توان یافت که دقیقاً برای اعلام نیازهای اجتماعی اختصاص یافته باشند. دوم این که برآورندهٔ این نیازها، بر خلاف نیازهای بدنی، پدیده‌های مادی نیستند، بلکه صرفاً حضور دیگران و روابط انسانی است. انسان تا غذای مادی را نخورد، نیاز به غذای او مرتفع نخواهد شد ولی برای نیازهای اجتماعی، احتیاج به چنین محرک‌هایی نیست. انسان حتی اگر به شکل کاذب احساس کند کسی دوستش دارد، احساس رضامندی می‌کند و احساس می‌کند نیاز اجتماعی‌اش مرتفع شده است. بخشی از دنیای روان‌شناختی انسان که به فعالیت‌ها و روابط اجتماعی انسان اختصاص پیدا کرده است، لایهٔ اجتماعی شخصیت را می‌سازد.

ج) لایهٔ فردی: وقتی که تا حدی نیازهای بدنی و اجتماعی فرد مرتفع شود، دستهٔ دیگری



طرح شماره ۱

است.

۳- قلب: بخش اصلی و مرکزی شخصیت انسان قلب است. قلب مرکز ایمان، عشق و گناه کینه، نفرت و قساوت است. قلب در روان‌شناسی معاصر، جایگاه و مفهومی ندارد. روان‌شناسان از کارکردهای قلب غفلت کرده، سخنی از آن به میان نیاورده‌اند، لکن در معارف دینی، به خصوص معارف اسلامی و بالاخص در قرآن کریم، قلب مورد توجه خاص قرار گرفته است؛ تا جایی که قرآن روز قیامت را روزی معرفی می‌کند که مال و فرزندان برای انسان سودی ندارند، بلکه آن چه سودمند واقع می‌شود، تقدیم قلبی سالم به خداوند است. شواهد عدیده نشان می‌دهد که در دیدگاه اسلامی، قلب عنصر حتمی و قطعی وجود انسان است و آن چه آدمی را به جد موجودی متمایز از تمامی موجودات می‌کند، همین قلب،

از نیازها، به نام نیازهای فردی به میدان می‌آیند. این نیازها توسط خود فرد احساس شده، توسط خود او نیز بر طرف می‌شوند. نیاز به استقلال یکی از مهم‌ترین این نیازهاست. انسان بعد از وابستگی به انسان‌های دیگر، تمایل به استقلال را نیز از خود نشان می‌دهد. در کنار دیگران بودن گاه موجب از بین رفتن فردیت انسان می‌شود. در عوض نیازهای فردی، فردیت او را به او باز می‌گردانند، هر چند که ممکن است موجب تنهایی او و جدایی‌اش از جامعه شوند.

بخشی از دنیای روانی انسان متوجه چنین نیازهایی است. نیاز به حرمت خود، یکی از نیازهای فردی است. انسان با این نیاز نشان می‌دهد که فراتر از نیازش به تحسین دیگران، می‌خواهد خودش برای خودش محترم باشد. او حس می‌کند که برخی اوقات برای کسب حرمت دیگران، ناگزیر می‌شود حرمت خویش را در نزد خود از دست بدهد. مثلاً ممکن است برای این که در نزد دیگران خوب جلوه کند، ناگزیر از دروغ گفتن و چاپلوسی شود، که این‌گونه اعمال او را نزد خود بی‌حرمت می‌کند. فردی که به دنبال حرمت خویش است ممکن است نیازهای بدنی و اجتماعی خود را ترک کند یا حتی به تعارض و تضاد با آن‌ها پردازد. افکار و تمایلاتی که بر روی نیازهای فردی انسان استوارند، بخشی دیگر از شخصیت او را با عنوان لایه فردی شخصیت، می‌سازند.

طرح شماره یک آن چه را که تاکنون گفته‌ایم در قالب شکل نشان می‌دهد.

اینک سؤال این است که آیا شخصیت انسانی تنها از این چهار لایه تشکیل شده است؟ در پاسخ باید بگوییم که مهم‌ترین لایه شخصیت قلب است که در میان این لایه‌ها قرار گرفته

انسان‌های بالغ و سالم، این لایه‌ها را کم و بیش در درون خود حس می‌کنند. برای این که بتوانیم وجود این لایه‌ها را اندکی عینی‌تر و ملموس‌تر درک کنیم لازم است به مثال‌های زیر توجه کرده، آن‌ها را در مورد خود اجرا کنیم.

مثال یک: سعی کنید ده نفر از افراد گوناگونی را که می‌شناسید در نظر بگیرید. نام این ده نفر را روی کاغذ بنویسید. در انتخاب این ده نفر به شکل تصادفی عمل کنید و تلاش نکنید که حتماً ویژگی مشترکی بین آن‌ها باشد. می‌توانید از نانوای محل گرفته تا عزیزترین کسانتان را در این فهرست جای دهید.

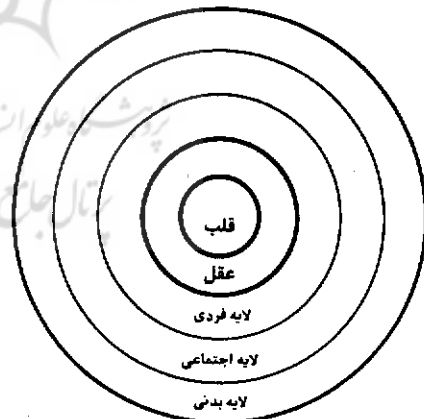
پس از انتخاب این ده نفر بررسی کنید که آیا همه آن‌ها در شخصیت و ذهن شما جای واحدی را اشغال می‌کنند؟ به طور قطع چنین نیست. یعنی همه آدم‌هایی که می‌شناسیم، نمی‌توانند در ذهن ما جای واحدی داشته باشند. افرادی چون نانوای سبزی فروش محله، که بخشی از نیازهای بدنی ما را مرتفع می‌کنند، در بیرونی‌ترین لایه شخصیت ما جای می‌گیرند. افرادی چون دوستان و همسایگان، در لایه اجتماعی شخصیت ما جای می‌گیرند. افرادی که خود استقلال انسان را تشخیص داده، برای استقلال ما احترام قائل می‌شوند، در لایه فردی شخصیت ما جای می‌گیرند. افرادی که تنها به تبادل اندیشه با آنان می‌پردازیم، مانند استادانمان، در لایه عقلی ما جای می‌گیرند و بالاخره آنانی که دوستشان داریم، در قلب ما جای می‌گیرند.

چنین مثالی به نوعی دنیای درونی ما را برای ما عینیت می‌بخشد و نشان می‌دهد که شخصیت ما از سطوح و لایه‌های گوناگون تشکیل شده است. هر چند که باید تأکید کرد

یا به تعبیر عرفا عقل کلی است.

قرآن کریم برای قلب کارکردهای معرفتی، عاطفی و ارادی قائل است. کارکردهای معرفتی قلب ناشی از ادراک‌های خاصی است که قلب دارد. این قلب است که قادر به رؤیت خداوند است. قلب قادر به مشاهده حقایق از عالم است که چشم سرو عقل توان مشاهده آن را ندارد. کارکرد عاطفی قلب همان است که مقوله‌هایی چون ایمان، عشق، کینه و... از آن ناشی می‌شود. کارکرد ارادی قلب نیز اشاره به اعمال ارادی انسان دارد. وقتی عملی ارادی انجام می‌شود که از قلب انسان سرچشمه بگیرد.

با این توصیف باید در ساختار شخصیتی انسان و در مرکز آن قلب را قرار دهیم. اگر به طرح شماره یک قلب را نیز اضافه کنیم طرح شماره دو به دست می‌آید.



طرح شماره ۲

لایه‌های موجود در طرح شماره دو، لایه‌های واقعی شخصیت انسانی است. همه

کار خود مشغول است، توجه انسان به چیز دیگری معطوف می‌باشد و زبان انسان به ظاهر ذکر خدا می‌گردد. در حالی که وقتی عمل دینی از قلب ناشی می‌شود، زبان و عقل نیز تابع قلب می‌گردد و زبان همان را می‌گوید که از قلب عبور می‌کند و عقل به خاطر می‌آورد.

این دو مثال به نوعی نشانگر سطوح مختلف شخصیت در انسان است. آنچه در ادامه این نوشتار به آن خواهیم پرداخت، تحلیل انواع رفتارهای انسان با توجه به همین ساختار است، یعنی مثال‌های تفصیلی دیگری در مباحث آینده به بیان خواهد آمد. لکن پیش از ورود به تحلیل انواع رفتارهای انسانی، لازم است نکات دیگری در مورد ساختار شخصیت مطرح شود و پس از آن به تحلیل رفتارها بپردازیم.

تفاوت‌های انسان‌ها در ساختار

شخصیت

تا به این جا دیدیم که شخصیت انسان از جنبه‌ها یا به عبارتی از لایه‌های گوناگون تشکیل می‌شود. این لایه‌ها از سطحی‌ترین تا عمیق‌ترین لایه به ترتیب عبارت‌اند از: لایهٔ بدنی، لایهٔ اجتماعی، لایهٔ فردی، لایهٔ عقلی و لایهٔ قلبی. هر یک از این لایه‌ها عهده‌دار فعالیت‌های خاصی‌اند. انسان‌ها به جهات مختلف، در نحوهٔ به کارگیری هر یک از این لایه‌ها، با یکدیگر تفاوت دارند، و در اصل آن چه مایهٔ تفاوت رفتاری در بین انسان‌ها می‌شود، تفاوتی است که آن‌ها در اولویت بخشیدن به نیازها و مقتضیات هر یک از این لایه‌ها از خود نشان می‌دهند. کسی ممکن است برای نیازهای بدنی خود، از قبیل خور و خواب، اهمیت بیشتری قائل شود تا حفظ تعلقات اجتماعی و رعایت

این لایه‌ها تنها به ضرب اندیشه و تعقل قابل درک‌اند، نه این که در واقع شخصیت ما قابل تجزیه به لایه‌های واقعی باشند.

مثال دو: رفتار دینی انسان ممکن است از لایه‌های مختلف شخصیت او ناشی شود. برای برخی از انسان‌ها رفتارهای دینی در سطح بدنی استقرار پیدا کرده و تبدیل به یک عادت شده است. چنین افرادی اعمال دینی را بدون توجه به عمق آن و تنها به شکل عادت انجام می‌دهند. برای عده‌ای دیگر از انسان‌ها رفتار دینی، تابعی است از موقعیت اجتماعی آن‌ها. اگر در شرایطی قرار بگیرند که محیط اجتماعی اقتضا کند اعمال دینی را انجام دهند، به این کار مبادرت می‌کنند و در غیر این صورت آن را ترک می‌کنند. چنین افرادی رفتار دینی را از لایهٔ اجتماعی شخصیتشان دریافت می‌کنند.

عده‌ای از افراد، دین را مایهٔ تشخیص و تمایز خود از دیگران می‌دانند. چنین افرادی به شیوه‌ای دست به اعمال دینی می‌زنند که نشان دهند فرد دیگری هستند و از خیل سایر انسان‌ها جدا می‌باشند. این گونه اعمال از لایهٔ فردی شخصیت سرچشمه می‌گیرد. اگر دین از لایهٔ عقل جزوی انسان سرچشمه بگیرد، یک عمل حسابگرانه خواهد بود. انسان در چنین شرایطی اعمال دینی را با حساب سود و زیان آن انجام می‌دهد و برای هر عملش میزان ثواب را محاسبه می‌کند.

ولی وقتی عمل دینی از قلب سالم سرچشمه بگیرد، همراه با خضوع و خشوعی خاص است. عمل دینی ناشی از قلب تمامی شخصیت و حتی بدن را تابع خویش می‌سازد. در حالی که وقتی عمل دینی از لایهٔ بدنی سرچشمه می‌گیرد، سایر لایه‌ها از جمله عقل به

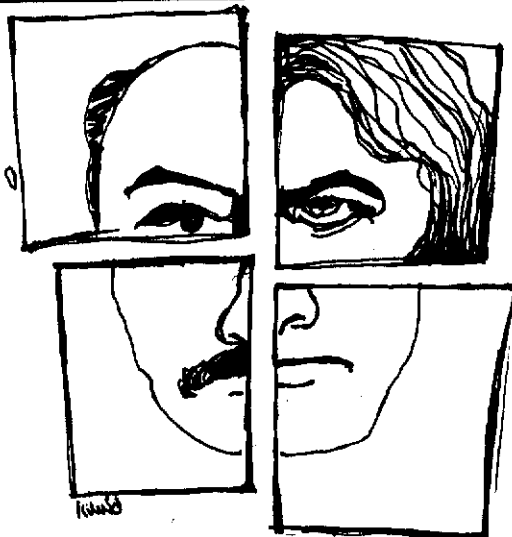
می آورد، آرزو می کند که ای کاش عقل او عنان تمایلاتش را در دست می گرفت و همه چیز را هدایت می کرد. ای کاش می شد قبل از انجام هر عملی در مورد آن به خوبی می اندیشید، پیش آمدها و پس آمدهای آن را بررسی می کرد و بعد از آن دست به عمل می زد. لکن برای اکثر قریب به اتفاق انسان ها، عقلانی زیستن و با چراغ عقل راه را یافتن، اغلب اوقات آرزویی بیش نیست. آن گاه که میلی زبانه می کشد، غضبی شعله ور می شود، انانیت و تکبری تحریک می شود و حرمت و حیثیت اجتماعی انسان لکه دار می شود، عقل ضعیف و ناتوان به گوشه های می خزد و لایه های بدنی، اجتماعی و فردی شخصیت میدان داری کرده، از عقل نیز چون برده ای بهره کشی می کنند.

انسان علاوه بر جنبه هایی که ذکر کردیم، قلبی را نیز در درون خویش حس می کند. آن گاه که متأثر می شود، قلبی می شکند و اشکی جاری می شود. آن گاه که عشق، ایمان، خشیت و حتی کینه و نفرتی را در درون حس می کند، می فهمد که جزئی در درون به نام قلب دارد. انسان این جزء را در درون خویش تجربه می کند، هر چند که ممکن است بی توجهی مستمر به آن موجب بی رمقی و عدم فعالیت آن شود.

با توجه به آنچه گفته شد، یکی از تفاوت های انسان ها با یکدیگر، در میزان فعال سازی و فعالیت هر یک از این لایه ها است. انسان وقتی هم و غم عمده خود را صرف ارضای نیازهای بدنی کند، انرژی و زمان کافی برای پرداختن به سایر لایه ها نخواهد داشت. هم چنین کسی که مهم ترین فعالیت های درونی و بیرونی خود را صرف برقراری روابط اجتماعی

حقوق دیگران. در حالی که ممکن است فرد دیگر بر عکس او رفتار کند. ما در سطور آتی در مورد چگونگی ایجاد این تفاوت ها که در حقیقت بحثی است در مورد تفاوت های فردی، مطالبی را ارائه می کنیم.

۱- تفاوت انسان ها در میزان فعالیت هر یک از لایه ها: همه لایه های مختلف شخصیت در یک انسان بالغ و عادی وجود دارند. چنین انسانی وجود هر یک از این لایه ها را در درون خود حس می کند. او می داند که دسته مهمی از تمایلات، افکار و رفتارهای او حول نیازهای بدنی او دور می زند. مانند آن چه او به خور و خواب و تمایلات جنسی و دوری از درد و رنج بدنی و داشتن امنیت زیستی در جهت صیانت از حیات خود و... از خود نشان می دهد. او در عین حال می داند دسته دیگری از انگیزه ها، افکار و رفتارهای او در جهت تنظیم روابط اجتماعی با دیگران، اعم از جاذبه ها و دافعه ها، صرف می شود. یعنی بخشی از دنیای روانی او اختصاص به تعلقات اجتماعی او دارد. او می داند که برای خودش نیز باید جایگاه و اهمیت خاصی داشته باشد. انسان ها فردیت خود را زمانی بیش تر از همیشه درک می کنند که خسته از راحت طلبی ها و لذت طلبی های بدنی و خسته از نقش بازی کردن ها در بین دیگران و برای دیگران، به دنبال گوشه خلوتی می گردند تا خودشان باشند و خودشان. تنهای تنها و با علائق خاص خودشان. انسان گذشته از این لایه ها، می داند که بخشی از دنیای درونی او به هوش و عقل او و تفکر منطقی اش اختصاص دارد. انسان وقتی به لایه های بدنی، اجتماعی و فردی شخصیتش می اندیشد و تمایلات متعارض و گاه غیرمنطقی آن ها را به خاطر



عقلانی به فعالیت‌های دیگر بپردازد.

یکی از علل چنین تمایلی ممکن است ناشی از عدم‌پذیرش اجتماعی عقلانیت و فعالیت عقلی باشد. در جامعه‌ای که اندیشه‌تاب خریدار نداشته باشد و ظن و گمان‌ها و تخیلات انسان‌ها، با محک تمایلات سایرین سنجیده و ارزش‌گذاری شوند، انسان‌های صاحب عقل و اندیشه، از اندیشه‌زال دوری خواهند جست و چه بسا برای عصیان در برابر بی‌مهری‌های اجتماعی، راه زیاده‌روی در ارضای تمایلات را در پیش بگیرند و حتی سر از اعتیاد و باده‌گساری در آورند.

در مجموع با ترکیب میزان فعالیت هر یک از لایه‌ها و نیز تمایل افراد برای استقرار بیش‌تر در هر یک از لایه‌ها، پنج تیپ شخصیتی متفاوت به وجود خواهد آمد که عبارت‌اند از: تیپ‌های بدنی، اجتماعی، فردی، عقلی و عاطفی. ما در مورد ویژگی‌های این پنج تیپ بعدها بیش‌تر صحبت خواهیم کرد، لکن در این جا بر این نکته تأکید می‌کنیم که هر یک از آن‌ها مفاهیم و موقعیت‌ها را به اشکال متفاوت تعبیر و تفسیر

و کسب جایگاه اجتماعی مناسب کند و تلاش کند با کسب قدرت و محبوبیت بیش‌تر، پیوسته در اجتماع بیش‌تر و بیش‌تر مطرح شود، شاید فرصت کافی برای پرداختن به لایه‌های دیگر شخصیتش، حتی پرداختن به نیازهای بدنی را نیز نداشته باشد. هم چنین است میزان فعالیت در مورد هر یک از لایه‌های دیگر شخصیت. انسانی که عقل و اندیشه خود را به خوبی فعال کرده و در این زمینه به مهارت‌هایی رسیده است، در مقایسه با کسی که زیاد به اندیشه و عقل توجهی ندارد، دارای تفاوتی مهم و چشم‌گیر است. هم چنین کسی که قلبی زنده، پویا و فعال دارد با کسی که چنین نیست، تفاوت بارزی دارد.

در مجموع باید گفت یکی از وجوه افتراق انسان‌ها با یکدیگر، تمایز آن‌ها در زمینه میزان فعالیت هر یک از لایه‌های شخصیت است.

۲- تفاوت انسان‌ها در استقرار بیش‌تر در هر یک از لایه‌ها: یکی دیگر از عوامل مؤثر بر تفاوت انسان‌ها با یکدیگر، تفاوت آن‌ها در تمایل برای استقرار در هر یک از لایه‌هاست. پیش‌تر میزان فعالیت هر یک از لایه‌ها را مورد بحث قرار دادیم، اینک می‌خواهیم بر این نکته تأکید کنیم که میزان فعالیت به تنهایی نشانگر استقرار یک فرد در یک لایه معین نیست، بلکه تمایل فرد برای استقرار در یک لایه نیز اهمیت بالایی دارد. برای مثال قدرت عقلانی و توانایی هوش یک فرد، ضرورتاً او را به سمت انجام فعالیت‌های عقلانی و فکری سوق نمی‌دهد، و چه بسا او بیش‌تر مایل باشد امیال بدنی‌اش را ارضا کند. چنین فردی ممکن است به عللی، علاقه‌ای به اندیشیدن و فعال‌سازی عقلی نداشته باشد، از این رو به رغم توانمندی

در مدیریت، لایه‌های عمقی به نیازها و مقتضیات لایه‌های سطحی توجه داشته، با یک قاعده نسبتاً مشخص آن‌ها را اداره می‌کنند. در این شرایط اجازه داده نمی‌شود لایه سطحی هر چه می‌خواهد به انجام برساند، لکن لایه عمقی برنامه‌ای منطبق با مصالح خود را به لایه سطحی پیش‌نهاد می‌کند و آن را با آن برنامه سامان می‌دهد. مانند عقلی که حاکمیت یافته، امیال را مطابق با مصالح دوراندیشانه و بر اساس انطباق با شرایط صحیح، ارضا می‌کند. مثال‌های زیر می‌تواند نحوه به کارگیری هر یک از لایه‌ها از لایه دیگر را نشان دهد. ابتدا مثالی می‌زنیم از حاکمیت لایه اجتماعی و نحوه به کارگیری عقل توسط این لایه:

دلیل تراشی^۷ یکی از مکانیزم‌های شناخته شده روانی است. دلیل تراشی در اصل اسارت عقل توسط لایه‌های سطحی است. اغلب اوقات وقتی انسان در شرایط اجتماعی خاصی قرار می‌گیرد که ممکن است مورد سرزنش واقع شود یا با ایرادی مواجه شود، بلافاصله لایه اجتماعی، عقل را فراخوانده، به او دستور می‌دهد به نحوی شرایط موجود را رفع و رجوع کند. به عنوان مثال وقتی که کسی مشغول غیبت است، اگر فردی به او اعتراض کند و او را از غیبت منع نماید، آن شخص به دلیل زیر سؤال رفتن شخصیتش، موضع دفاعی به خود می‌گیرد. یکی از دفاع‌هایی که فرد در این موضع از خود نشان می‌دهد، دلیل تراشی است. در چنین شرایطی لایه اجتماعی شخصیت که می‌خواهد در بین مردم مقبول و منزّه جلوه کند، بلافاصله عقل اسیر را احضار کرده، از او می‌خواهد به نوعی عملش را توجیه کند. عقل نیز با دست‌پاچگی شروع به تراشیدن دلیل

می‌کند. به عنوان مثال وقتی که این پنج تیپ درباره مفهومی به نام "آزادی" صحبت می‌کنند، هر یک بر اساس شاکله خود مفهوم آن را توضیح خواهند داد و مهم‌ترین پایه اختلاف انسان‌ها با یکدیگر تفاوتی است که آن‌ها در شاکله یا شخصیت با یکدیگر دارند.

۳- تفاوت انسان‌ها در نحوه به کارگیری لایه‌های شخصیت: یکی دیگر از عواملی که موجب تفاوت انسان‌ها با یکدیگر می‌شود، چگونگی استفاده از لایه‌های دیگر شخصیت یا شاکله است.

به عنوان یک قاعده باید گفت کسانی که در لایه‌های سطحی استقرار دارند، یا به عبارتی دارای تیپ‌های شخصیتی سطحی هستند، لایه‌های عمقی را به اسارت و استخدام خود در می‌آورند، ولی کسانی که در لایه‌های عمقی‌تر استقرار دارند، لایه‌های سطحی را مدیریت می‌کنند. تفاوت بین اسارت و مدیریت در این است که وقتی لایه‌ای از شخصیت در اسارت لایه‌ای دیگر باشد، لایه امیر یا حاکم هرگونه که تمایلش اقتضا کند، از لایه اسیر استفاده می‌کند، هرگاه بخواهد آن را به کار می‌گیرد و هرگاه بخواهد آن را منکوب می‌کند. لایه امیر اغلب موجب تلون و دمدمی مزاج شدن لایه اسیر می‌شود. لایه اسیر با یک قاعده واحد و قابل پیش‌بینی مواجه نیست، بلکه هر دم می‌باید به رنگی و سیاقی در آید، مانند عقلی که اسیر امیال بدنی، اجتماعی یا حتی فردی است. این عقل هر دم و هر لحظه باید به رنگی درآید که امیال از او انتظار دارند. حضرت علی (ع) در این مورد می‌فرماید: *كَمْ مِنْ عَقْلٍ اسِيرٍ تَحْتَ امِيرٍ هَوِيٍّ*. یعنی چه بسیار عقل اسیری که تحت امارت هوی قرار دارد.

مورد بی توجهی قرار نمی دهد، بلکه آن‌ها را با قاعده‌ای قابل پیش‌بینی و مورد پذیرش هنجارهای متعالی انسانی اداره و تربیت می کند.

۴- تفاوت انسان‌ها در فرهنگ‌های گوناگون:

علاوه بر تفاوت‌های افراد در یک فرهنگ و جامعه، جوامع مختلف نیز با توجه به اهمیتی که به هر یک از لایه‌های شخصیت می دهند با یکدیگر متفاوت‌اند. هر جامعه وزن اصلی برنامه‌های تعلیمی و تربیتی خود را به پرورش لایه‌های خاصی از شخصیت اختصاص می دهد و گاه از لایه‌های خاص نیز غفلت می کند. برای مثال فرهنگ غربی برای چهار لایه اول شخصیت اهمیت زیادی قائل است در حالی که اثری از توجه به قلب و به عبارتی پرورش عرفانی انسان در آن مشاهده نمی شود. اما فرهنگ‌های شرقی، از جمله فرهنگ اسلامی رایج در بین مسلمانان، توجه به قلب، ایمان قلبی و عشق به خدا و خلاصه داشتن تمایلات عرفانی را بیش‌تر از لایه‌های دیگر مورد توجه قرار می دهند. استخوان‌بندی ادبیات فارسی، ادبیات عرفانی است. بخش اعظم ادبیات فارسی، قلب شناسی و قلب پروری است. در حالی که در مقایسه با توجه به قلب در متون ادبی و فرهنگی ما، کم‌تر به عقل توجه شده یا لااقل باید بگوییم فعالیت‌های عقلی به اندازه فعالیت‌های قلبی مورد اقبال مردم قرار نگرفته است. در اکثر خانه‌هایی که با سواد وجود دارد، دیوان حافظ، مثنوی مولوی و گلستان و بوستان سعدی یافت می شود، ولی در چند درصد این خانه‌ها شرفای بوعلی یا اسفار ملاصدرا یا منظومه‌های منطق و فلسفه حاج ملا هادی سبزواری یافت می شود؟ این تفاوت‌ها،

می کند و مثلاً می گوید: "حرف می زنیم، غیبت که نمی کنیم." یا "من این مطالب را پیش خودش هم می گویم" یا ... همه این موارد دلایلی اند که یک عقل ضعیف و اسیر در دست امیال اجتماعی انسان از خود بافته و ساخته و تحویل می دهد. در چنین شرایطی اگر فرد را بیش‌تر تحت فشار و ایراد قرار دهیم، باز عقل ضعیف دلایل دیگری می تراشد و ارائه می کند و وقتی دیگر نتوانست در مقابل سؤالات پاسخ‌گو باشد، فرد از مکانیزم‌های دیگری چون پرخاشگری یا کناره‌گیری و قهر استفاده می کند. مثال دیگری در مورد اسارت لایه‌های عمقی توسط لایه‌های سطحی را می توان در عشق‌های پرسوز و گداز افراد رشد نیافته جست‌وجو کرد. برخی از افراد به علت تمایلات جنسی یا وابستگی‌های اجتماعی، به سوی فردی از جنس مخالف کشیده می شوند. چنین افرادی علت اصلی کشیده شدنشان در لایه‌های بدنی و اجتماعی قرار دارد، در حالی که بلافاصله قلب ضعیف و کوچک را احضار کرده، فرد مورد توجه خود را در آن قرار می دهند. چنین افرادی قلب را اسیر تمایلات سطحی خود می کنند. تفاوت عمده این نوع عشق‌ها با عشق‌های حقیقی برآمده از قلب این است که وقتی تمایلات مورد انتظار انسان از فرد مورد علاقه، برآورده نشود، این عشق به سرعت تبدیل به کینه و دشمنی می شود. در حالی که عشق برآمده از قلب هر قدر هم مورد بی‌مهری قرار گیرد، نه تنها تبدیل به کینه نمی شود، که روز به روز منزهرتر و خالص‌تر نیز می شود.

در مقابل وقتی فردی به سطح عقلی یا قلبی می رسد، لایه‌های سطحی را دچار تلون نکرده،

فرهنگ‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کند.

در این جا ذکر این نکته لازم است که هر نظام فرهنگی، از جمله نظام فرهنگی جمهوری اسلامی ایران می‌باید برای چگونگی تربیت لایه‌های بدنی، اجتماعی، فردی، عقلی و قلبی افراد برنامه خاصی داشته باشد. باید به روشنی به فرزندان و جوانان جامعه بگوید که در رویارویی با مقتضیات هر یک از لایه‌ها، چگونه باید عمل کند و چه موضعی به خود بگیرد. در غیر این صورت افراد جامعه دچار آشفتگی خواهند شد و نمی‌توانند شخصیت و تمایلات خویش را به نحو مطلوبی اداره کنند، وضعیتی که امروزه در جامعه ما به وجود آمده و نمود آن را در تمایل روزافزون انسان‌ها به گریز از کشور می‌بینیم. افرادی که در درون خود نوعی سامان یافتگی کافی را حس نمی‌کنند و به خصوص در متن اجتماع با وضعیتی قابل پیش‌بینی مواجه نیستند، دچار احساس فرار و گریز می‌شوند. می‌خواهند از خود و شرایط اجتماعی غیر ثابت بگریزند و به یک شرایط دست کم به ظاهر ثابت برسند. ایشان دچار نوعی هویت نایافتگی فردی و اجتماعی شده‌اند و به تعبیر اریکسون^۸ احساس می‌کنند که در تن خود و در خانه خود به سر نمی‌برند و دنبال خانه خود، در حال گریز از خانه خویشند.

۵- تفاوت انسان‌ها در شخصیت پایگاهی و پناهگاهی: هر یک از انسان‌ها در طول زندگی خود بخشی از ساختار شخصیت خود را اولویت می‌دهد و فعالیت‌های خود را بر اساس نیازمندی‌های آن بخش متمرکز می‌کند. کسی که بیش‌ترین تلاش خود را بر اساس نیازهای بدنی متمرکز می‌کند و از این که چنین می‌کند نیز



احساس رضایت می‌کند، دارای شخصیت بدنی است و می‌توان گفت که او در پایگاه بدنی شخصیت مستقر است. پایگاه شخصیت این فرد، لایه بدنی شخصیت یا شاکله است. هم چنین کسی که مهم‌ترین فعالیت روانی خود را صرف به دست آوردن جایگاه اجتماعی و گسترش آن کند، دارای یک شخصیت اجتماعی یا پایگاه اجتماعی شخصیت است. این روند تا رسیدن به پایگاه قلبی ادامه دارد.

در کنار پایگاه شخصیت یا شخصیت پایگاهی، شخصیت پناهگاهی را داریم. شخصیت پناهگاهی، شخصیتی است که فرد دارای آن بنا به مقتضیات شرایط و محیط، ناگزیر است نقش لایه عمقی‌تری از شخصیت را بازی کند، بدون آن که حقیقتاً متعلق به آن لایه باشد. او در اصل به چنین لایه‌ای پناه می‌برد، نه

این امر موفق نشده یا حتی با برخوردهای نامناسب اجتماعی احساس سرخوردگی به او دست داده است. چنین فردی با پناه بردن به لایه بالاتر شخصیت، خود را مستغنی از آن جایگاه و پست نشان می‌دهد. مثلاً اگر به لایه فردی شخصیت پناه برده باشد، خود را قابل مقایسه با دیگران نمی‌داند و خود را تافته‌ای جدا بافته معرفی می‌کند. مثلاً می‌گوید:



"خلاق، هر چه لایق"، یا "من کجا و آن‌ها کجا، عارم می‌آید خود را با آن‌ها یکی کنم." یا اگر پای مقایسه به میان بیاید، بلافاصله موضع می‌گیرد و می‌گوید: "مرا با آن‌ها مقایسه نکن، من برای خودم کسی هستم." چنین فردی درست است که به ظاهر خود را فراتر از نیازمندی‌ها و تعلقات اجتماعی معرفی می‌کند،

این که واقعاً متعلق به آن لایه باشد و در آن احساس رضامندی کند. اگر انسانی در جنگل ناگزیر شود از ترس حیوانات درنده، به بالای درختی پناه ببرد و شب را در آن جا سپری کند از خانه جدید خود احساس رضایت نخواهد کرد، بلکه از روی ناچاری در آن جا به سر می‌برد و هر گاه که شرایط مهیا شد، سریعاً بازگشته، به خانه اصلی خویش می‌رود.

یکی از موارد شخصیت پناهگاهی به کودکانی مربوط می‌شود که بنا به مرحله‌ای که در آن قرار گرفته‌اند، علی‌القاعده باید به تمایلات بدنی خود پرداخته، به تحریکات آن‌ها پاسخ دهند، مثلاً بخورند، بازی کنند، هر جا که خسته و مانده شدند بخوابند و...، لکن همین کودکان گاه در اثر مداخله بزرگ‌ترها و انتظار مبادی آداب بودن از آن‌ها، ناگزیر می‌شوند رفتارهایی اجتماع‌پسند از خود نشان دهند و بسیار با ادب باشند و مؤدبانه رفتار کنند. این کودکان در این نقش احساس رضایت نمی‌کنند، بلکه مایلند هر چه زودتر حصارها برداشته شود و به همان لایه بدنی باز گردند. چنین کودکانی دارای شخصیت پایگاهی بدنی‌اند و موقتاً نقش شخصیت پناهگاهی اجتماعی را ایفا می‌کنند.

از جمله این موارد افرادی‌اند که در اصل متعلق به لایه اجتماعی شخصیت‌اند، لکن وقتی در رسیدن به مقبولیت اجتماعی یا کسب جایگاه اجتماعی مطلوب با شکست مواجه می‌شوند، به ظاهر خود را متعلق به لایه بالاتری از شخصیت، یعنی لایه فردی یا لایه عقلی و حتی لایه قلبی، نشان می‌دهند. فردی را تصور کنید که مثلاً می‌خواسته پستی را اشغال کند و به جایگاه اجتماعی مطلوب خود برسد، ولی در

افراد اصل در خواندن و فهمیدن، یک فعالیت لذت بخش نیست، بلکه تمامی این فعالیت ها پناهگاهی است برای رسیدن به خانه اصلی خویش یعنی جایگاه اجتماعی مطلوب. این آفت تا سطح دانشگاه های ما به شکل گسترده ای رخنه کرده است. برخی از دانشگاهیان ما مجهول زیادی در ذهن ندارند. یعنی سؤالی که در جست و جوی پاسخ آن باشند، یا بخواهند از طریق پژوهش به جواب آن برسند، در ذهن ندارند. ایشان در فعال ترین شکل خود، انبان خود را از آخرین کتاب های منتشر شده در غرب پر می کنند و به عنوان آخرین دستاوردهای علمی آن را به خورد دانشجوی می دهند، و در عین حال پز علمی سطح بالایی به خود می گیرند. اینان پهلوانان عصر حاضرند که باد در غبغب انداخته، می گویند: "من آنم که رستم بود پهلوان." رستم اینان محققان غربی اند و پهلوانی آن ها نیز اظهار فضل های نوبه نو و چاپ کتاب هایی که در بسیاری اوقات تنها تاریخ آن ها جدید و جدیدتر می شود، نه محتوای آن ها. پز علمی امروز لازم اش سخن گفتن از آخرین کتاب های منتشر شده در غرب است، نه ارائه اندیشه ای متعلق به خود و فرهنگ خودی. بسیار دیده ام که وقتی مطلبی از یک منبع خارجی نقل می شود، هر نوع مقاومتی را می شکنند و بسیاری از دانشگاهیان را صرف نقل قول ساکت می کند. تاکنون به ندرت دیده ام کسی در دانشگاه در مورد یافته ها و یافته های غربیان به خود تردیدی راه دهد. بسیاری از پژوهش ها را دیده ام که کپی برداری از تحقیقات خارجی بوده، از ابتدای ارائه طرح مشخص بوده که این تحقیق نظریه فلان دانشمند را تأیید خواهد کرد. محققینی را

لکن در درونش به شدت نیازمند چنین جایگاهی است. اگر به او بعد از تمامی این حرف ها پست مورد نظر را پیش نهاد کنند، بلافاصله به جایگاه اصلی شخصیتش برمی گردد و می گویند: "چون که اصرار کردند"، یا این که: "چون که دیدم به وجودم احتیاج دارند پست را پذیرفتم."

چنین مطلبی تنها به پست های اداری ختم نمی شود، بلکه هر نوع جایگاه اجتماعی می تواند این وضعیت را داشته باشد. ممکن است تحسین یا توجهی که به کسی شود، فرد متعلق به لایه اجتماعی را به واکنش هایی چون قهر و کناره گیری و لاف خود بزرگ بینی، بکشاند. توجه یا تحسین مجدد به این فرد، این واکنش ها را از بین می برد. این فرد دارای شخصیت پایگاهی اجتماعی و شخصیت پناهگاهی فردی است.

مثال هایی از این دست، بسیار است. یکی از مواردی که متأسفانه در جامعه ما زیاد به چشم می خورد، داشتن شخصیت پناهگاهی عقلی و در عین حال شخصیت جایگاهی اجتماعی است. بسیاری از مردم از طریق درس خواندن و گرفتن مدرک، هر چند که به ظاهر به یک فعالیت عقلی پرداخته اند، لکن هدفی جز کسب موقعیت و جایگاه اجتماعی بالاتر ندارند. پدیده مدرک گرایی در حقیقت چنین پدیده ای است. این مدرک است که دغدغه اصلی این افراد است، نه دانستن و کشف کردن. انسان با کمک مدرک می تواند جایگاه اجتماعی بالاتر و بهتری را اشغال کند، به همین جهت با تحمل سختی و مشقت بسیاری از مطالب را می آموزد و در ذهن نگه می دارد تا از عهده امتحان های مربوط برآمده، به مقصود خود برسد. برای اکثر این

شخصیت بود، مثلاً داشتن گوشه‌ای دنج و بدون دغدغه. ۳۰٪ نیز تعلقات قلبی از جمله ایمان به خدا یا علاقه‌مندی به اشخاص را مطرح کرده بودند. اما متأسفانه هیچ‌کس به مسائل عقلی اشاره‌ای نکرده بود. به عنوان مثال هیچ‌کس نگفته بود اگر همه چیز را از دست بدهم، می‌خواهم هشیاری یا قدرت تجزیه و تحلیل مسائل یا... را داشته باشم. به عبارت دیگر برای نوجوانان امروز جامعه، به تبع استادان و معلمان، مسئله‌ای به نام عقل و فعالیت عقلی به عنوان یک جایگاه شخصیت نه مطرح است و نه اهمیت دارد.

این همه انعکاس این واقعیت است که فعالیت علمی در کشور ما ناشی از شخصیت‌هایی است که جایگاه اجتماعی دارند و به شکل پناهگاهی به فعالیت عقلی می‌پردازند.

پی نوشت‌ها:

- 1-PSYCHOLOGICAL DEVELOPMENT
- 2-LEARNING PSYCHOLOGY
- 3- EXTRAVERTED TYPE
- 4- INTROVERTED TYPE
- 5- C.G. JUNG
- 6- SELF ESTEEM
- 7- RATIONALIZATION
- 8- ERIK.H.ERIKSON

دیده‌ام که یافته‌های خود را چنان دستکاری کرده‌اند که در تأیید نظریه فلان دانشمند غربی به نتیجه برسند، نه در خلاف آن.

همه این‌ها ناشی از آن است که حتی دانشگاهیان ما متعلق به لایه عقلی شخصیت نیستند و دانشگاه یک جایگاه اجتماعی برای آنان است. این که خود را دکتر فلان معرفی کنند، بسیار مهم‌تر از آن است که بگویند من فلان مجهول را تبدیل به فلان معلوم کرده‌ام.

حاصل چنین جوی این است که دانشجوی ما نیز مسئله عقلی و مجهولی ندارد. آنان که می‌خواهند فعالیت علمی داشته باشند، یا دست به کار ترجمه کتاب‌های علمی خارجی می‌زنند یا به تکرار آزمایش‌های دانشمندان غربی می‌پردازند، به عبارت دیگر خود سؤالی ندارند که بخواهند در انتظار پاسخ باشند. در کلاس‌های دانشگاهی اگر نظریه دانشمندی غربی به نقد کشیده شود، در چهره برخی از دانشجویان حالتی مشاهده می‌شود که گویی به مقدسات آن‌ها توهین شده است. کاری هم به درست و غلط بودن نقد ندارند. در همین کلاس‌ها اگر وحی خدا را زیر سؤال ببرند، چهره این دانشجویان چنان تغییر نمی‌کند که نقد نظریه دانشمندان غربی آن‌ها را تغییر می‌دهد. در سال ۱۳۷۸ در قالب پرسش‌نامه‌ای از عده‌ای از دانشجویان پرسیدم اگر قرار باشد هر چه را که دارید از دست بدهید و تنها یک چیز را داشته باشید، مایلید آن یک چیز چه باشد؟ در پاسخ به این سؤال حدود ۶۰٪ آنان پاسخ‌هایی داده بودند که نشانگر تعلقات اجتماعی آنان بود، مثلاً گفته بودند: خانواده‌ام یا پدر و مادرم و... حدود ۶٪ سلامت خود را مطرح کرده بودند. ۳٪ پاسخ‌ها متعلق به لایه فردی